

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به حدیث لا ضرر بود که عرض کردیم که از احادیثی است که خیلی تأثیرگذار شده است در دنیای اسلام و توضیحاتی که راجع به این حدیث است در مذاهب مختلفه اسلامی. عرض کردم مشهور تقریباً قبولش کرده اند. اما در مقام حدیث چرا مشکلات فراوانی دارد. قرار شد اول به لحاظ مصدر و سند و به لحاظ متن در مصادر عامه متعرض حدیث بشویم. و بعد هم بیاییم در مصادر خاصه در این جهت و خب بعدش هم مسئله اساسی اش مسئله دلالت و موارد احتجاج به این حدیث. عرض شد آن که تقریباً در این روایت سند معروفی دارد سندی است که به عباد بن سامط برمی گردد این شهرتش پیش ما زیاد است. سند عباد بن سامط عرض کردیم حدود یک صد سالی از زمان مرحوم شیخ الشریعه قدس الله سره که ایشان در رساله لا ضرر این روایت عباد را از کتاب مسند احمد نقل کرده است. ما یک توضیحی عرض کردیم که حالا بعد هم باز یک توضیح بیشتری که حدیث ظاهراً در مسند احمد نیست. حالا توضیحاتش بعد باز دو مرتبه. و در کتب صحاح ست در ضعیف ترینشان که همین ابن ماجه است ایشان هم آورده است. در سننش در باب احکام ایشان حدیث را آورده است از همین تقریباً طریق البته یک مقداری با طریق مسند فرق می کند. با آن حالا یا زیارات عبد الله. اصولاً در صحاح ست تنها کتابی که این حدیث را آورده است همین ابن ماجه است. از کتب مشهور غیر از صحاح ست موطع هم دارد. لکن موطع را چون حدیث صرف نیست. احکام هم دارد عادتاً در عداد این کتب به اعتبار خود مالک و شخصیتش و ارزش کتاب به لحاظ زمانی بیش از صد سال قبل از بخاری است مثلاً. در میان صحاح ست از همه شان قدیم تر و اولینشان بخاری است. بعضی ها هم گفته اند که این اولین جامع صحیح نه اولین جامع نیست لکن بلا اشکال نسبت به این شش تایی که گفته شده است از همه شان قدیمی تر است. بعضی ها مسند احمد را هم می دانند اگر مسند احمد باشد آن قدیم تر از بخاری است. اصولاً استاد بخاری است. احمد ۲۴۱ است بخاری ۲۵۶ است. بهر حال اگر اعتقاد به این باشد اول بخاری است.

سؤال: صحیح نیست که

پاسخ: سنن است دیگر این چون جامع است صحیح نوشته است. عرض کنم که حالا یک توضیحاتی هم در خلال اثنا اگر ضرور شد توضیحاتی عرض می کنم. در میان این صحاح ست از همه شان اضعفشان این ابن ماجه قزوینی است و تنها صحیح تنها کتابی هم هست

که حدیث لا ضرر را از این شش تا دارد. آن‌های دیگرند ارند این حدیث لا ضرر را ند ارند. بله در کتاب موطع مالک هست که خواندیم یک مقدار توضیح دادیم و انشاء الله بعد هم باز صحبت‌های دیگری خواهد شد. کتاب موطع را خواندیم دو نکته مانده است راجع به موطع بعد عرض می‌کنم.

در ابن ماجه یکی همین روایت عباد را آورده است تا یک دو سه طبقه اش مثل همان روایت مسند است بعد جدای می‌شوند. بعد هم ابن ماجه یک تکه اش را آورده است. اصولا در این کتاب الکامل ابن عدی نوشته است آنچه که نوه پسری پسر عباد نقل کرده است این کلا قضایای رسول الله است. ظن قوی من باید یک رساله ای باشد کتابی باشد و بعید هم نیست که به نحو وجاده از جدش نقل کرده است. بعدی ندارد. علی‌ای حال دیروز هم یک توضیحی دادیم بعد دومرتبه یک توضیح دیگری عرض می‌کنم. باز در کتاب ابن ماجه حدیث ابن عباس را آورده است. یعنی در کتاب ابن ماجه دو تا آورده است. یکی ابن عباس یکی هم مال عباد. مال عباد را خواندیم مال عباد نسبت به کتاب مسند یک توضیحی بعد عرض می‌کنم.

حدیث ابن عباس را ایشان از مشکل حالا من وارد بحثهای سندش نمی‌شوم اما مشکل او در جابر حالا من وارد بحث‌های سندش نمی‌شوم اما مشکل او در جابر جوفی عن عکرمه عن ابن عباس مرفوعا. این مرفوعا اصطلاحی بود که بعد گفته اند. وقتی می‌گفتند ابن عباس مرفوعا قال یعنی قال رسول الله. اگر کلام مال خود ابن عباس بود می‌گفتند موقوفا قال. یعنی قال ابن عباس. این اصطلاحی است. مرفوع در اینجا نه به اصطلاح مرفوع ما است. مثلا ما در کتاب کافی داریم مثلا محمد بن یحیی رفعه عن ابی عبد الله این به معنای مرسل است. در اصطلاح اینها رفعه الی النبی را مرفوع می‌گویند. کلام خودش باشد موقوف می‌گویند کلام تابعی باشد مقطوع می‌گویند. اصطلاحات است دیگر. علی‌ای حال این البته خیلی واضح است. متأسفانه من دیده ام بعضی از آقایان که از معاصرین هستند و می‌خواهند حدیث عامه را بررسی کنند مرفوع را به معنای مرسل گرفته اند. قال لا ضرر و لا ضرار. پیغمبر فرمود لا ضرر و لا ضرار. البته در این قضا ندارد. این دو تا متنی که در کتاب ابن ماجه آمده است چون مرحوم آقای شیخ الشریعه روی همین کلمه قضا چون عرض کردم ایشان همین کتاب مسند را ذکر کرده اند به خاطر کلمه قضا سعی کرده اند به اصطلاح ما حمل بر احکام سلطانی اش کنند. اما در اینجا ندارد. اینجا دارد قال لا ضرر و لا ضرار و غیر از صحاح ست چون این را ایشان از عبد الرزاق نقل کرده است. عبد الرزاق و معمر هر دو از روایت معروفشان هستند در یمن بودند و یک نوع حالت تشیع حالاً نه ما تشیع ولایت اهل بیت هم دارند این دو نفر. ایشان کتاب مصنف دارد و معروف است چاپ شده است. مصنف عبد الرزاق. و عنه احمد فی مسنده. اینجا هم عبد الرزاق است. همین سند هم در مسند احمد آمده است. البته فرق بین این دو تا به نظرم در این چاپ جدید مسند به نظرم ده بیست جلد است نمی‌دانم چند جلد است چون این را در

مسند عبد الله بن عباس آورده است. چون احمد مسندش به حسب صحابه است و صحابه را اول آن خلفای راشدین به قول خودش

۸

اینطوری وارد شده است و مسند به این عنوان که کل حدیث یسند الی احد هؤلاء عن رسول الله. مسندا الی مثلا علی عن رسول الله. مسندا الی ابن عباس عن رسول الله. و عنه احمد فی مسنده، راست است این هم در مسند احمد هست. این دیگر در خود مسند است. این یکی فرقی با قبلی این است. روایت عباد در خود مسند نیست. در زیادات عبد الله البته یک توضیحی دارد بعد عرض می کنم. اما این یکی مال خود مسند است. این دیگر زیادات نیست. این خود احمد این را آورده است از طریق جابر بن یزید جوفی. جابر بن یزید جزء نه فقط شیعیان است از طرف شیعیان به معنای واقعی. یعنی به معنای امروزی ما حالا واقعی به این معنا. بلکه جزء غلاه هم حساب می شده است نه اینکه شیعه است جزء آن شدید شیعه حساب می شود. علی ای حال و عنه احمد فی مسند، احمد هم به همین طریق نقل کرده است. درست است. با همین طریق جابر. جابر بن یزید جوفی و رواه الطبرانی فی معجمه و له طریق آخر. این طریق خب به خاطر جابر جوفی من سابقا چون توضیح زیاد دادم. دیگر احتیاج به چیز ندارد. جابر یک شخصیت اجتماعی خاصی هم در کوفه داشته است. هم بین شیعه و هم بین سنی. این که الآن مشهور شده است که سوار چوب می شد می گفتند یک سوار یک چوبی می شد و در کوچه راه می رفت و بچه ها در کوچه اطرافش راه می رفتند می گفتند جنّ جابر. جابر مجنون شده است. دیوانه شده است. اینها اساس ندارد. یک چیزهایی نقل کرده اند که اساس ندارد و کرارا عرض کردیم که آن چه که مرحوم نجاشی درباره جابر بن یزید جوفی آورده است ان هم اساس ندارد متأسفانه کلماتی ایشان آورده است که انصافا در حق جابر درست نیست. عرض کردیم جابر شخصیتی بوده است در کوفه اصلا مسلم در صحیح خودش در اوایل صحیح تقریبا مقدمه مانند یک حدیثی را نقل می کند اصلا اعتراض است یعنی در حدی است که مسلم می خواهد به او اعتراض وارد کند. عرض کردیم جابر اولین بار در حقیقت البته کسی دیگر هم هست لکن آن نکته مهمی که برای ایشان مشکل درست کرده است ابو حنیفه است. ابو حنیفه تعبیر کرد که ایشان دروغ می گوید. کذاب است. نسبت کذب و کرارا عرض کردیم نسبت کذب یا وضع در اصطلاح اهل سنت اعلی درجات ضعف است. اصولا در حق هر کسی گفته نشده است. به این آسانی نیست الآن ما ها خیلی راحت می گوئیم حدیث ضعیف است و کذاب است. ان زمان این طور نبوده است. قواعدش. ایشان ابو حنیفه به ایشان نسبت کذب داده است و این راه افتاده است بین اهل سنت که ابو حنیفه، کسی دیگر هم هست از معاصرین ابو حنیفه منحصر به ایشان نیست. لکن یکی از نکات مهم خود همین ابو حنیفه است. ابو حنیفه به این نسبت کذب داده است و سبب اینکه بین عامه معروف به جعل حدیث یا کذب است وجود ابو حنیفه است. دلیلش هم واضح است. یا ابو حنیفه واقعا نمی فهمیده است یا خودش را به نفهمی زده است. ابو

حنیفه می گوید من گاهی می آمدم فروعی را مطرح می کردم خودم شب فکر می کردم که اگر این طور باشد ان طور باشد چون ابو حنیفه به این فرض های این طوری معروف است. بعد صبح می آمدم جابر را در خیابان می دیدم به او می گفتم همچنین فرعی بعد می گفت بله من حدیث دارم حدیثی ابو جواد محمد بن علی عن رسول الله قال. می گفت این فرع را من خودم جعل کردم معنا ندارد که عن رسول الله در ان حدیث باشد. پس این دروغ می گوید. حالا این نکته اش این بود. جابر چون پیش حضرت بود حضرت اولاً به او قواعد کلی گفته بودند. حضرت می خواستند جابر حضرت به جابر می خواستند بگویند که آنچه که شما می توانید تفریع کنید اگر شما کلیات از رسول الله در ذهن داشته باشید تفریع اینگونه می شود. دقت کردید؟ این یک اختلاف مبنایی بود. نه کذب بود. ابو حنیفه در ذهنش بود حدیث باید در همین فرعی که او تصور کرده است به عین الفاظه از رسول الله باشد. جابر طبق قاعده ای که از امام باقر یاد گرفته بودند فرموده اند انما هی اصول علم نرثها کاور عن کاور. و باز هم فرمودند حدیث اُبی حدیث اُبی حدیث جدی الی رسول الله. این در حقیقت جابر می خواست در مقابل مکتب رأی که ابو حنیفه داشت و می گفت ما این فروع را به رأی درمی آوریم جابر می خواست بگوید نه این فروع به رأی در نمی آید. اگر اصول صحیح فقه قرآن و اهل بیت و رسول الله معلوم شود این هم از همان کلام رسول الله در می آید. پس یک مسئله مبنایی است. نه اینکه نستجیب بالله در لفظ دروغ بگوید. در الفاظ دروغ بگوید. تصور غلطی است. مثل همین قصه دیگر هم دارد که می گوید یک روز پیش ابو حنیفه بودم گفتم چند بار گفت اینقدر بین من و او کتاب بود که دیده نمی شود. گفت تمام اینها فروع در طلاق نوشت. خب پیش شیعه تمام فروع باطل است. حالا ده برابر او کتاب بنویسد. بعد هم گفت که مثلاً اگر یک شتر از آب در بیاید مثلاً یک سگ از آب در بیاید نمی دانم محمد بن مسلم است کیست گفت من به اینها کار ندارم اگر ان کان له فلوس اکلناه و الا ترکناه. ما قاعده کلی داریم شتر باشد اسب باشد فیل باشد هر چه باشد هر حیوانی که از آب در می آید دقت می کنید این چه می فهمد دیگر خیال کرده اس تکه پیغمبر فرمود که اگر شتر از آب در آمد فلس داشت جایز است فلس نداشت جایز نیست. دقت کردید؟ این روایت می گوید ثابت نیست عن رسول الله همچنین روایتی. پیغمبر نفرمود که شتر فلس داشته باشد. دقت کردید؟ اصل مطلب چیز دیگری بود بدفهمی ابو حنیفه در اینجا راست هم می گوید. هدف امام هم همین بود که این باب مدرسه رأی و قیاس بسته شود. ما تمام احکام شریعت را می توانیم از خود شریعت در بیاوریم نیازی به قیاس و رأی و استحسان و این مسائل نیست.

همین الآن هم گاهی اوقات عده ای از این معاصرین کتاب هایی می نویسند یا تصحیح می کنند اشکالشان روی جابر است. اینکه جابر سوار چوب می شد اینها شأن جابر اجلّ است از این. عرض کردیم در اواخر بنی امیه تقریباً می شود گفت سال ۱۲۶ البته در کتاب های ما تاریخش نیامده است به حسب شواهد تاریخی خودمان. این تاریخ را ما تعیین کردیم. سال ۱۲۶ چون ۱۳۲ دیگر بنی امیه از بین رفتند.

یعنی شش سال قبل از سقوط بنی امیه. چون قبل از قیام زید که در کوفه واقع شد مخصوصاً چهار سال جسد ایشان به دار آویخته بود و مصلوب بود این منشأ یک هیجانی است حرکتی برای شیعه در کوفه شد و زمینه های زقیام را برای نابودی بنی امیه تشکیل داد. این در سال ۱۲۶ که اوضاع دیگر به هم خورده بود و یک مقداری شدت بنی امیه لا اقل در کوفه کم بود جابر برای اولین بار صراحتاً نه وصایت امیر المؤمنین وصایت ائمه را مطرح می کند. خب این رسم نبود. تا آن زمان که صراحتاً. در مسیر کوفه علناً گفت حدثنی وصی الاوصیا ابو جعفر محمد بن علی فقال الناس جنّ جابر. این جنّش مال این است نه سوار چوب و دور کوچه بچرخد و دور کوفه بچرخد. گفت چون وصایت امیر المؤمنین مسلم بود همین طور که ابن ابی الحدید نوشته است ایشان می گوید که این مسلم است که جزء القاب امیر المؤمنین وصی است. ایشان می گوید. البته خب ایشان مسلم می داند معتزلی هم هست و الا خود در کتاب بخاری از عایشه دارد که منکر وصایت بود.

کیف ما کان ایشان می گوید

اما اینکه مثلاً امام حسن وصی امام حسین بعد تا امام باقر تا زمان ایشان و بعد از امام صادق، چون این در زمان امام صادق است این کلام در زمان امام صادق. علیّ ایّ حال این به سند صحیح در کتاب کشی آمده است. از ابن ابی عمیر هم هست. این سند صحیح است. درستش همین است. اصل صحیح قصه این است. جنون جابر که از آن تعبیر شده است و الا کاملاً محسوس است مثلاً مسلم می خواهد به یک نحوی یک طعنی به جابر بزند یک آیه را نقل می کند که جابر قائل به رجعت بوده است. یعنی اگر جابر به این درجه از جنون و خلی و مسائلی که ما می گوئیم بود دیگر مسلم احتیاج نداشت که همچین طعنی را بر جابر بزند. و نجاشی هم انصافاً البته ما هم هنوز نمی دانیم چطور شد از قلم ایشان. هم آنچه که از ترجمه ایشان نوشته است درست نیست هم اعتنای خیلی واضحی به آثار ایشان ندارد. این اصلاً برای ما کار نجاشی در اینجا فوق العاده فی غایه شبهه و الاشکال است. علیّ ایّ حال بله این طریق دیگری هم هست بله این طریق این است. طبرانی رواه ابن ابی شیبّه این هم مصنف د ارد این هم موجود است تا عن سماک، سماک هم از روایتی است که از عکرمه نقل می کند. البته حدیث بر می گردد به عکرمه. عکرمه غلام عبد الله بن عباس است. چون عرض کردم کرارا این نکته ای است در نظر بگیرید چون در آن زمان در میان عرب متعارف این بود. اگر شخصی غلام بود برده بود یا کنیز بود اسم پدرش را دیگر نمی گفتند مخصوصاً اگر فرض کنید از آفریقا آورده بودند یا جای دور اسم او را تنها می برد. چون عکرمه غلام بود برده بود اسم پدرش را نبرده اند فقط نوشته اند عکرمه عن بربری و یکی از عجایب روزگار است انصافاً البته ایشان دارد که حتی تا آخر عمر ابن عباس غلامش بود بعد پسرش فروختش بعد دو مرتبه خریدش آزادش کرد. علی بن عبد الله. باز هم دارند که علی نزدیک توالد به نخ بسته بود. به طناب و به زنجیر بسته بود. گفتند

چرا با عکرمه این کار را می کنی؟ گفت که از بس دروغ به پدرم می گوید. ان وقت این الآن شخصیت های مهم علمی شان است. واقعا بحث تعصب مذهبی نیست فرقه ای نیست به قول امروزی ها طائفه گرایی. واقعا انسان متحیر است که مثلا شخصی با این اوضاع و با این احوال و حتی دارد که فلانی به غلامش گفت تو دروغ نگویی بر من که با نخ بیندم تو را. ضرب المثل دروغگویی خیلی عجیب است.

سؤال: ابو هریره

پاسخ: نه حالا به این درجه از آن طرف هم گفته است که جزء خوارج بوده است. یعنی تفکرش این اصطلاحا امروز چه می گویند تروریست های تکفیری. البته ایشان تروریست نبوده است اما تکفیری بوده است. چون خوارج واقعا تکفیری است. اینکه امروز می گویند اینها تکفیری نیستند شوخی می کنیم اما اینها تکفیری بودند اصلا نقل کرده اند که می گوید من ای کاش چاقو ایام حج هم نبود مصر بود گفتند ای کاش خنجری، خنجرهای دوسره بود حربه به آن می گفتند من یک خنجری داشتم در مکه هر کسی رد می کشت همه را می کشتم از دم. از عکرمه نقل کرده اند.

سؤال:

پاسخ: دربار مثل اینکه نظرش این بوده است بهر حال مثل این شخص را ترویج کند و الا واقعا من واقعا عرض می کنم این یک چیزی باید یک فکری شود که این مثلا در مقابل حضرت سجاد، چون ایشان در زمان حضرت سجاد بودند زمان امام باقر وفاتش است. در مقابل حضرت سجاد و در مقابل امام باقر و یک کسی با این اوضاع و اوصاف و احوال و حتی با شهرت که می رسد اسم پدرش را به کسی نمی گوید و این خیلی عجیب و غریب است در کتب کلام دارد که از اوصاف امام لا بد ان یكون معلوم النصب. کسی که نصبش معلوم نیست. چیزهای غریبی است بعد هم نوشته اند اهل سنت که تفسیر را در دنیا از چهار نفر باید گرفت. یکیش عکرمه است. یکی اتم به نظرم از هند است. یکیش سعید بن جبیر. واقعا چیز غریبی است. حالا فرض کنید عکرمه حالا فوقش از ابن عباس راست نقل کند. حالا ابن عباس کجا اهل بیت کجا امام سجاد کجا. خیلی گیج کننده است انصافا چه اوضاعی است در علم اینها درست کرده اند. البته در اینها در صحاح ست همه شان از عکرمه نقل کرده اند. از همه شان منصف تر مسلم بوده است. مسلم فقط یک حدیث از او نقل کرده است. بخاری بیشتر نقل کرده است. مسلم فقط یک حدیث. علی ای حال الی ما شاء الله این شخصی که مجهول الهویه است اصلا معلوم نیست که از کجا است و چه اوضاعی داشته است و شدیداً این کتابی که دارد ابن حجر مقدمه فتح الباری اسمش هدی الساری. مقدمه است صفر شماره زده اند در چاپی که کرده اند. یک شرح مفصلی دو سه صفحه سعی کرده است از عکرمه دفاع کند. چون می داند که وضع روشنی ندارد.

خود این سماک هم که از او نقل می کند خیلی وضعش بهتر از او نیست. یعنی از این مثل آن عبد و بی اصل و نصب نیست اما این سماک بن حرب، در این هم اختلاف کمتر از او نیست. خب واقعا مثلا در مدینه کار به اینجا، اینها مدینه هم هستند اسماک که نه کوفی است به نظرم. در مدینه کار به اینجا برسد با وجود حضرت سجاد یا واقعا ائمه علیهم السلام این بحثها را مطرح نکرده اند یا دستگاه جوری درست کرده بود آخر خیلی باید قوه ادراک آدم به هم ریخته باشد که قرآن را از عکرمه بگیرد از حضرت سجاد نگیرد. از امام باقر نگیرد. واقعا چیز عجیبی است. حالا کاری به تعصب و فرقه گرایی نداریم. خدا رحمت کند نقل می کردند از آقای بروجردی که من دیگر بیشتر تفاسیرش را نمی گویم. ایشان می گفتند که ما بحث خلافتش را مطرح نکنیم بیایم بحث مرجعیت علمی اهل بیت را مطرح کنیم. یکی از آقایان گفت خدا رحمت کند آقای بهجت ایشان نقل می کرد اصرار می کرد که آقای بروجردی می گفت نمی شود گفت آقای بروجردی فرمودند گفت حالا ایشان فرمودند گفت اصلا شما تصور نمی کنید که چه کار کردند. شما از حدیث اینها و فقه اینها و تفسیر اینها و اصلا تا مسئله خلافت روشن نشود به قدری به هم پیچیده اند که نمی توانیم، خب حالا شما چطور می توانید بگویید که عکرمه قبول نکنید بروید به حضرت سجاد. اصلا نیست در کتابهایشان نیست. واقعیت این است. خب این کدام انسان عاقل واقعا من هرچه فکر می کنم، به این مناسبت تازگی شرح حالی نوشته اند در ۲۷/۲۰

آدم نگاه می کند، سماک هم همین طور است سماک بن حرب. تعجب آور است با وجود حضرت سجاد با وجود حضرت باقر حالا مثلا حضرت سجاد بخاری هم از او نقل می کند. ظهري هم علی بن حسین دارد. بعد هم با کمال وقاحت اصلا تفسیر را از دنیا از چهار نفر بگیرد. یکیش این و یکیش آن و عطا و یکی سعید و یکی دیگر. خب این زمینه را دستگاه جوری درست کرده است شما نمی توانید مرجعیت علمی اهل بیت را ثابت کنید. چطور می توانید مرجعیت علمی اهل بیت را ثابت کنید؟ چه راهی دارید برای این مطلب؟ آنها تفکر صحیحشان همین است. عکرمه هست و امثال عکرمه و عتا و قتاده و خب این کتاب هایشان پر از این است و امروزی هایشان هم که فخواهند فکر کنند همین طور فکر می کنند. این طور نیست.

سؤال: ممکن است یک چیزی داریم که

پاسخ: خب آنها قبول ندانند. خلافت نباید قبول نمی کنند. چون ببینید اصولا یک قاعده کلی به شما بگویم. یک قدرت سیاسی که مخصوصا به قول امروزی ها روی ایدئولوژیک معین باشد این اگر سر کار آمد ایدئولوژی را عوض می کند. این را شما یقین داشته باشید. اگر قدرت سیاسی باشد که کار به فکر و اندیشه نداشته بلکه درست است حق با شما است. اما یک قدرتی که می خواهد بگوید من احق

هستم و آنها می دانستند که علی بن ابی طالب وصی است. علی بن ابی طالب بعد از فوت شاید یک هفته ده روز قرآن را جمع کردند گفتند نمی خواهیم. خب نمی شود عثمان دارد این را البته عبد الرزاق در مصنفش دارد من جای دیگر ندیدم. در حال کشته شدن بود عثمان که حضرت امیر یک نامه ای نوشتند گفتند این را به مردم نشان بده بگو من طبق این به سنت رسول الله عمل میکنم. عثمان قبول نکرد و نامه را برگرداند. باجناب امیر المؤمنین هم بود. نامه را برگرداند کشته هم شد بعدش. گفت اصلا این نامه را نمی خواهم. این بحث سر این است یعنی عثمان خب تو که کشته می شوی اقلا این ورقه را نشان بده بگو این را مثلاً داماد دیگر پیغمبر نوشته است من هم یکی و شاید این را نشان بدهی به افرادی که بودند شاید واقعا پراکنده می شدند متفرق می شدند. نامه را برگرداند به امیر المؤمنین. عرض کردم من این را فعلا در مصنف عبد الرزاق دیدم. آیا جای دیگر هم هست الآن نمی توانم نفی یا اثبات کنم.

خب کار به اینجا می رسد خب این معنایش چیست؟ معنایش این است که محاربه رسمی با امیر المؤمنین است. امیر المؤمنین مطرح کرد که ما صحابه هستیم نشتسیم بیایم سنن رسول الله اینها را جمع آوری کنیم یک هفته هم یک ماه هم می گویند در آن شورایی، چون عمر می گویند که یک شورای سی نفری درست کرده بود پانزده تا از مهاجرین پانزده تا از انصار. تلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و اینها از بزرگان انصار هستند می ویند حدود یک شب بحث و اینها و آخرش گفت نه. یهودی ها کتاب میشنا نوشته اند برای تورات و این مشکل می شود. ما اگر سنت بنویسیم می شود میشنا. میشنا اهل کتاب یعنی چه. قرآن را با تورات قیاس کردن یعنی چه؟ سنن حدش معین است فرائض الهی حدش معین است یهودی ها حساب خودشان را دارند موجودات اشد الناس عداوه للتی اینها کجا آنها کجا.

سؤال: تورات نبود

پاسخ: حالا بهر حال اینها اصلا کجا آن قصه کجا. جلوی کار را گرفت. حالا اگر همین سنن نوشته شده بود چقدر می توانست کار را انجام دهد. من معتقدم که ایشان اشعار به همان میشنا، من معتقدم او فکر می کرد که اگر بخواهد سنن را بگیرد چاره ای جز رجوع به امیر المؤمنین نیست. راهی دیگر ندارد. به چه کسی مراجعه کند. وصی رسول الله است. تنها شخصیتی در اسلام که قبل نزول وحی دائماً با رسول الله بود. چون در خانه پیغمبر بود به خاطر جریان ... ۲۷/۳۰

که پیش آمده بود قبل از وحی ایشان همراه رسول الله لیل و نهارا. حالا عبد الله بن ...

می گویند سال پنجم ششم که ایمان آورد اصلاً چون چیزی بود مثلاً خانه پیغمبر زیاد می رفت و می آمد حتی مردم فکر می کردند اهل البیت است. کسی است که زیاد داخل خانه می شود. این سلمان منا اهل بیت شاید یک مقداریش به این جهت. زیاد داخل خانه حضرت می شد. غرض ما تنها شخصیتی که در صحابه که قبل از، این منحصر به علی بن ابی طالب است. کسی دیگر نیست. چاره ای هم غیر از این نبود. لذا عواملش را شرح دادیم نمی خواهم وارد آن بحث شوم.

علی ای حال و یکی از عجایب این است که اهل سنت در این مسئله از امیر المؤمنین هم نقل نکردند. این هم خیلی عجیب است. این هم ما نفهمیدیم. علی ای حال این هم مشکلی که دارد و له طریق آخر اخرجه دارقطنی. دارقطنی هم از علمای بزرگ است سنن دارد البته جزء صحاح ست نیست. قرن چهارم است. بعد ایشان بر می گردد عن عکرمه عن ابن عباس مرفوعاً. بعد هم شروع می کند اشکالات سندی. که نمی دانم فی سند کیست چون دیگر نمی خواهیم وارد این بحث شویم. بیشتر می خواهیم آن جبر حدیث را خدمتان عرض کنیم. ابو سعید خدری هم از او حدیثی نقل شده است. این را حاکم در مستدرک آورده است که آن روز خواندیم. در بحث بیوعش از من حدیث عثمان بن محمد الی آخر. این عثمان بن محمد نوه پسر ربیع است. عرض کردم چند بار شخصی هست در مدینه به نام ربیع حتی به لحاظ عمری از امام صادق هم بزرگتر است. در یک روایت ما دارد که حتی حلقه ای بود در مسجد النبی حضرت صادق بودند ربیع هم نشسته بود کسی آمد سؤال از ربیع کرد. این عبارت در این روایت ما آمده است. نشان می دهد که این ربیع. این ربیع اولین کسی است که بحث قیاس را مطرح کرد. مدینه معروف بین اهل سنت مدینه به اصطلاح مکتب حدیث است نه مکتب رأی. مکتب رأی به اصطلاح خودشان کوفه است. لکن ربیع که رأی را مطرح کرد در مدینه بود ابو حنیفه از این یاد گرفت. اما در کوفه جا افتاد. در مدینه جا نیفتاد. این ربیع چون بنیان گذار مکتب قیاس است عرض کردم کرارا در قرن اول به آن رأی می گفتند در قرن دوم شد قیاس. این چون بنیان گذار مکتب قیاس بود به او ربیعہ الرأی می گفتند. ربیعہ الرأی همین است. این عثمان نوه پسر او است. اسمش ربیعہ بن ابی عبد الرحمن است. این ربیعہ بن ابی عبد الرحمن ایشان از عبد العزیز درآوردی. عبد العزیز از علمای ایرانی الاصل است. از همین داراب است اطراف فارس است. در مدینه جزء شخصیت ها بلکه از او تعبیر به امام هم کرده اند. معتدل هم هست از امام صادق هم حدیث نقل می کند از اهل سنت هم حدیث نقل می کند. تقریباً معاصر با مالک است. عن عمرو بن یحیی، چیزی که نکته مهم در این حدیث است که آن روز اشاره کردیم این یک حدیثی در مدینه از اواخر قرن اول جا افتاد و مشهور شده بود. حدیثی بود که عمرو بن یحیی از پدرش نقل می کرد. لکن بعد از عمرو اختلاف شد. مالک می گفت پدرش عن رسول الله نقل کرده است می شد مرسل. این در موطع مالک آمده است. لذا این طریق صحیح بین اهل سنت همین است. طریق صحیحشان که بخاری و دیگران قبول دارند همین است. لکن این مشکلش انقطاع

است. چون آن یحیی بن ابراهیم از پیغمبر نقل نمی کند. عبد العزیز درآوردی چون معاصر مالک است این را از همین شخص از پدرش عن ابی سعید الخدری عن رسول الله نقل می کند. روشن شد؟ پس اختلاف بین دو تا به قول خودشان امام از ائمه این شأن. یکی عبد العزیز درآوردی و یکی هم مالک. مالک از یحیی نقل می کرد عن رسول الله می شد مرسل. عبد العزیز عن یحیی عن ابی سعید الخدری عن رسول الله می شد مرفوع درست دیگر مشکل نداشت. سند وصل شد. روشن شد اختلاف در مدینه چطور شد؟ پس در قرن اول حدیث در مدینه جا افتاده بود. در قرن دوم که آمدند سند برایش نگاه کنند دیدند در کتاب موطع مالک بدون سندش تا رسول الله انقطاع دارد اما عبد العزیز درآوردی این را به رسول الله متصل می کرد به وسیله ابو سعید خدری. خب عبد العزیز هم، اشکال سر چه بود؟ اشکال سر این بود که چه کسی گفت که عبد العزیز این را گفته است. چون عثمان بن محمد توثیق نشده است. دقت کردید؟ آن عثمان بن محمد این توثیقی نشده است. آن مشکل دارد به خاطر این جهت. یک نفر دیگر هم از درآوردی به نام عبد الملك بن معاذ نصیبی، آن هم لا یعرف له حال. آن هم مشکل دارد. پس دوسه نفر مشکل دار از عبد العزیز درآوردی نقل کرده اند. معلوم شد که اشکال کار سر این بوده است. ثابت نشد و الا اگر ثابت میشد که عبد العزیز مسند نقل کرده است قبول می شد. عبد العزیز مشکل پیدا کرد. از نقل عبد العزیز روشن نیست. نقل مالک روشن است. پس در حقیقت در سال های شصت و هفتاد می شود گفت که این حدیث دیگر در مدینه جا افتاده بود در سال های ۱۲۰ و ۱۳۰ و اینها که آمدند سندش را در مدینه پیدا کنند مالک می گفت این عن رسول الله ثابت نیست. شنیده است. و یحیی بن ابراهیم به عبد العزیز درآوردی نسبت دادند که از ابو سعید خدری، خوب دقت کنید پس اشکال این حدیث روشن شد. در حقیقت اشکال بخاری این است که حدیث انقطاع دارد. آن طریق درآوردی هم ثابت نشد. پس حدیث مشکل دارد. مرحوم آقای حاکم در مستدرک این را از همین طریق نقل کرده است. از طریق عثمان. بعد گفته است صحیح الاسناد و لم یخرجا. اینها تخریج نکرده اند. البته دیروز آقایان خواندند در کتاب چاپی الآن حاکم آمده است که صحیح الاسناد علی شرط مسلم. لکن در این کتابی که الآن من می خوانم کتاب نصب الرایه صحیح الاسناد. به حسب ظاهر این درست است. آن نسخه چاپی غلط است. البته ذهبی هم نوشته است میم. یعنی مسلم. ظاهرا نسخه ذهبی هم غلط است. ظاهرا این طور باشد. چون من عبارات حاکم را نگاه می کنم حاکم اگر بخواهد بگوید به شرط بخاری و مسلم صحیح است می گوید هذا حدیث صحیح علی شرط شیخین. علی شرطهما. اگر فقط مسلم چون شرط بخاری یک کمی دقیقتر است. شرط بخاری و مسلم هر دو شان این است که راوی و مروی باید همدیگر را درک کرده باشند. اگر درک همدیگر ثابت نشد این سند را قبول نمی کنند ولو ظاهرش اتصال است. این یک بحثی دارند خودشان. بخاری اضافه بر اینکه این شرط را می کند شرط هم می کند که اضافه بر اینکه اینها تعاصر داشتند این از آن نقل کرده باشد. سماع کرده باشد. این شرط مسلم است. این شرط بخاری است. مسلم این شرط را شرط نمی

داند. یعنی شرطی را که بخاری در صحت حدیث می داند فرض کنید بنده من باب مثال. آقای مثلاً آقای حکیم را درک کردیم اما ثابت نشده است که کلامی را از ایشان نقل کرده باشند. می گوید کافی نیست. اگر گفت از آقای حکیم این را قبول نمی کنیم. اضافه بر اینکه درک زمانی و معاصر هست اضافه بر او باید ثابت شود از او شنیده است. آن وقت اگر گفت عن فلان ما قبول می کنیم. این شرط بخاری آن هم شرط مسلم متأسفانه در علمای ما این دو شرط ذکر نشده است. حالا بهر حال وارد بحث نشوم.

آن وقت گاه گاهی هم در خود مستدرک حاکم به نظر خودش حدیث صحیح است. خوب دقت کنید و لذا ما عرض کردیم انصافش این است که اسم مستدرک در همه کتاب مشکل است. مستدرک اصطلاحاً می گویند لکن للاستدراک، نمی دانم یادتان است کتب نهی یا خیر. استدراک شیعه حقیقت خود استدراک. استدراک این است که انسان کلامی را نقل کند بعد از او کلامی بیاورد که اگر این کلام دوم را نمی آورد خلاف آن تصور می شد. اصطلاح استدراک این است قیدش این است. اینکه می گویند لکن مثلاً وقتی می گوید جاء القوم. این در ذهنش می آید که همه آمدند فرض کنید زید و عمرو و اینها. بعد می گوید لکن زید لم یرجع. یعنی اگر لکن را نمی آورد تصور خلاف می شد. اصطلاحاً این است. اصطلاح استدراک وقتی احادیثی را که ایشان می آورد مستدرک یعنی اینها مثلاً باید در کتاب مسلم باشد اما نیآورده مسلم. تصور می کنیم اینها صحیح نیستند به شرط او. نه به شرط او صحیح اند. لکن ایشان و ما عرض کردیم مستدرک وسائل که مرحوم حاجی نوری، حالا نمی دانم حاجی نوری چه کار فرموده است خیلی کم در آن به معنای واقعی استدراک است. خیلی کم. مثلاً یک قسمت هایی از کامل الزیارات چون وسائل کامل نیآورده است از کامل الزیارات. یا یک قسمت هایی از کتاب نوادر که در اختیار مرحوم صاحب وسائل بوده است ایشان کامل نیآورده است. اینها چرا استدراک است. تهذیب هم شاید یک مختصری که فوت شده است از صاحب وسائل. اما معظم استدراک صاحب مستدرک اصلاً غیر مقبول است پیش مرحوم صاحب وسائل. اینها مستدرک به آن نمی گویند. مثلاً از کتاب فقه الرضا آورده است. ایشان فقه الرضا را قبول ندارد. از کتاب امالی آورده است. ایشان امالی را قبول ندارد و من فکر می کنم عرض کردم خیلی موارد مظاننش است در کتاب مستدرک هم نگاه کردم در این خاتمش هم نگاه کردم. این چاپ اخیری که شده است که شاید ایشان یک نکته ای گفته باشد متأسفانه ایشان نکته ای نفرموده است. این مستدرک وسائل شاید چهار پنج درصدش مستدرک باشد تازه از خود کامل الزیارات خود مستدرک هم نیآورده است. باز این آقای مرحوم آقای بروجردی در جامع الاحادیث آمده است. لذا به نحو فنی به اینها نمی شود گفت مستدرک. مستدرک باید روایاتی باشد که بگوییم از قلم صاحب وسائل افتاده است. حجت بوده است از قلم ایشان افتاده است. اصطلاحاً این است دیگر. و عرض کردیم مرحوم صاحب وسائل در بحث های حجیت خبر یک

حاشیه سومی دارد بر کتاب وسائل تصریح می کند به اسماء کتبی که به آنها اعتماد نکرده است. اسم می برد این کتابها را اسم می برد به این کتابها من اعتماد نکردم.

سؤال: مستدرک هم از همان ها نقل کرده است؟

پاسخ: مستدرک هم از همان ها نقل کرده است. البته ظاهراً مستدرک هم حاشیه را ندیده است. چون این حاشیه چاپ نبود الا در این چاپ آل البیت آمده است و الا در چاپ ربانی هم نیامده است. آن حاشیه اصولاً چاپ نشده بود. ظاهراً به نظر من حاجی نوری آن حاشیه را ندیده است. می گویم نگاه کردم مظان وجود این مطلب را در کتاب حاجی نوری ندیدم. هم در مقدمه مستدرک هم در مقدمه خاتم. و الا این آن وقت در کتاب مستدرک حاکم باز یک انصافی را به خرج داده است. در حقیقت اجمالاً می شود گفت سه تعبیر دارد. تعبیر دیگر هم دارد نمی خواهم فعلاً بگویم. اجمالاً آن هایی که روی شرط هر دو شان صحیح باشد. روی شرط بخاری صحیح باشد هر دو شان می شود. آن هایی که فقط روی شرط مسلم صحیح است. آن هایی که نظر خودش صحیح است. نه به شرط مسلم نه به شرط بخاری. اینها را غالباً این طور می گوید که هذا حدیث صحیح الاسناد. همین مقدار می گوید. این تعبیر صحیح الاسناد را آنجا به کار می برد. دیگر نمی گوید صحیح الاسناد علی شرطهما. صحیح الاسناد علی شرط مسلم نمی گوید. پس اگر گفت صحیح الاسناد یعنی شرط نیست. شرط که باشد می گوید هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم. تعبیرش فرق می کند. لذا من فکر می کنم حق با این نسخه نصب رایه است. این با کلمه الاسناد زیادی است. باید می گفت هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم. یا اگر صحیح الاسناد زیادی نیست علی شرط مسلم زیادی است. یک خللی در نسخه هست و در نسخه ذهبی هم هست با اینکه ذهبی خیلی بد نیست اغلاطی دارد اما بد نیست اجمالاً. و رواه دارقطنی فی سننه، در اینها هم لا ضرر و لا ضرار. آن وقت این حدیث ابو سعید خدری که الان گفتم توضیحش ناقص می شود وقت گذشت فردا انشاء الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين